جلسه 312

چهارشنبه 28/12/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در تزاحم در واجبات ضمنیه بود. نسب الی المشهور که فرق نمی کند تزاحم چه بین واجبات استقلالیه باشد و چه بین واجبات ضمنیه مرکب واحد باشد، هر دو مرجعش قواعد ومرجحات باب تزاحم هست. مثالی که زدند این بود که کسی بدنش نجس است وضوء هم ندارد، تنها آبی دارد که یکفی لاحدهما.

صاحب عروه فرمود: دو مرجح باب تزاحم داریم که باعث می شود بگوئیم که تطهیر من الخبث مقدم است بر وضوء: یکی اینکه تطهیر من الخبث لیس له بدل اما وضوء له بدل، ویکی از مرجحات باب تزاحم این است که ما لیس له بدل مقدم است بر ما له بدل. مرجح دوم این است که تطهیر من الخبث مشروط به قدرت نیست، ولی وضوء مشروط به قدرت است. چون آیه وضوء فرمود فلم تجدوا ماءا فتیمموا. یعنی إن وجدتم ماءا فتیمموا. إن وجدتم ماءا هم یعنی إن قدرتم علی الوضوء فتوضئوا. پس وضوء واجب مشروط به قدرت است اما تطهیر من الخبث واجب مطلق است. ویکی از مرجحات باب تزاحم تقدیم خطاب واجب مطلق بر خطاب واجب مشروط به قدرت است. هر کجا در خطاب ما یک خطابی داشتیم مشروط به قدرت نبود و خطاب دیگری مشروط به قدرت بود، ترجیح با آن خطابی است که مشروط به قدرت نیست. این مرجح هایی است باید بعدا بحث بشوند. صاحب عروه فرمود این دو مرجح اقتضاء می کند که تطهیر من الخبث مقدم باشد. تطهیر می کنیم من الخبث بعد بجای وضوء تیمم می کنیم.

اقول: به نظر ما این دو مرجح که صاحب عروه فرمود هیچکدام درست نیست. اما مرجح اول، اگر شما به تطهیر من الخبث به عنوان واجب ضمنی در نماز نگاه بکنید، بله بدل ندارد. اما اگر اینطور حساب کنید که نماز با لباس یا بدن پاک، بدلش نماز با لباس یا بدن نجس هست. ملاک در واجب ارتباطی در کل جزء جزء که نیست، در کل مرکب است. و ما باید ببینیم کل مرکب آیا بدل دارد یا ندارد. کل مرکب نماز با طهارت از خبث بدلش نماز با لباس یا بدن مبتلای به خبث هست. پس تطهیر من الخبث هم ولو به عنوان این واجب ضمنی بدل ندارد، اما معیار این است که آن چیزی که ملاک به او قائم است که کل مرکب است او را بررسی کنیم. پس نمی شود گفت تطهیر من الخبث لیس له بدل.

پس نمی شود گفت تطهیر من الخبث لیس له بدل. صلاة مع الطهارة من الخبث را حساب کنید بدلش صلاة مع ثوب أو بدن نجس هست.

اما مرجح دوم که فرمودید تطهیر من الخبث واجب غیر مشروط به قدرت است، نخیر، در روایات صحیحه داریم که کسی لباسی داشت نجس شد، حضرت فرمود إن وجد ماءا غسله و الا صلی فیه. چه فرق می کند إن وجدتم ماءا فتوضئوا با إن وجد ماءا غسله؟ چطور شد وضوء شد مشروط به قدرت، اما تطهیر من الخبث مشروط به قدرت نشد؟ چه تفاوتی با هم دارند؟

پس این دو مرجح درست نیست.

آقای سیستانی فرموده اند تطهیر من الخبث مقدم است لا للوجهین المذکورین بل لوجه آخر. ما این سفری که مشرف بودیم به ایشان عرض کردیم که این وجه آخر چیست؟ شما طبق نظر خودتان یکی از مرجح های باب تزاحم را تقدیم الفریضة علی السنة می دانید، از روایات این را استظهار کردید و ما هم قبول داریم، از روایات استظهار می شود که در تزاحم فریضه و سنت فریضه بر سنت مقدم است.

این مطلب صریحا در روایت عبدالرحمن بن ابی نجران آمده است که آبی بود، یک جنب بود و یک محدث بالاصغر و یک میت. سؤال می کند که این آب برای هر سه کار کافی نیست چه بکنیم؟ حضرت فرمود جنب غسل کند، لأن غسل الجنابة فریضة، و غسل المیت سنة.

روایت دیگری که در ابواب الحج است این است که: کسی که فراموش کرد سعی را، فرمود یرجع فیعید السعی إن هذا لیس کرمی الجمار، إن الرمی سنة والسعی بین الصفا والمروة فریضة. فرمود سعی فرق می کند با رمی جمار. در رمی جمار اگر فراموش می کرد می آمد نمی گفتیم برگرد. نخیر مهم نیست. اما سعی مهم است. إن الرمی سنة والسعی بین الصفا والمروة فریضة، چون سعی فریضه است مهم است برگردد، اگر خودش نمی تواند برگردد نائب بگیرد. اما رمی جمار حالا آمد، فراموش کرده مهم نیست. نه احتیاج است خودش برگردد و نه احتیاج است نائب بگیرد. یا در صحیحه معاویة بن عمار شبیه همین را دارد که: عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد اللّه عليه السلام، قال: سألته عن رجل نسي طواف النساء حتّى يرجع إلى أهله، قال: لا تحلّ له النساء حتّى يزور البيت، فإن هو مات فليقض عنه وليّه أو غيره، فأمّا ما دام حيّا فلا يصلح أن يقضى عنه، و إن نسي رمي الجمار فليسا سواء إنّ الرمي سنّة و الطواف فريضة.

عرض می کردیم خدمت ایشان که خب در مورد نماز هم وضوء فریضه است، تطهیر من الخبث سنت است طبق اعتراف خود شما. پس باید شما وضوء را مقدم می کردید بر تطهیر من الخبث.

ایشان در جلسات بعد فرمودند بله من این کبری را قبول دارم، اما اینجا از مجموع روایات استفاده کردیم که امر وضوء سهل است، یتقدم علیه کل واجب. هر واجبی که آمد وضوء جایش را به او می دهد و نوبت می رسد به تیمم. ایشان می خواستند از روایات شاهد بر این مطلب بیاورند. معلوم شد که این وجهٍ آخر که ایشان گفت این است.

حالا اینکه این مطلب ایشان درست است یا نه انشاءالله در جای خودش بحث می کنیم. ما این مطلب ایشان را قبول نداریم که از مجموع روایات این مطلب استفاده بشود که هر واجب آخری مقدم است بر وضوء. از مجموع روایات این استفاده نمی شود. تفصیل الکلام موکول الی محله.

این بحث مناقشه در مثال بود.

اما بحث کبروی را مطرح کنیم که آیا صحیح است در واجبات ضمنیه تزاحم است یا تعارض است؟

مرحوم آقای خوئی فرموده معنا ندارد تزاحم در واجبات ضمنیه. چرا؟ برای اینکه ما از مجموع خطابها کشف کردیم که شارع یک امر کرده است که صل متوضئا و متطهرا من الخبث. یک تکلیف داریم به مرکب از نماز با وضوء همراه با طهارت از خبث. وقتی که من آب ندارم برای هر دو کار، یعنی عاجزم از امتثال واجب. عجز از امتثال واجب علی القاعده موجب سقوط تکلیف است. ولذا اگر ما دلیل نداشتیم که الصلاة لا تسقط بحال، می گفتیم اگر عاجزی از جمع بین این دو شرط نماز، معنایش این است که عاجزی از نماز صحیح. نماز نخوان بعدا قضاء کن. دلیل آمد گفت الصلاة لا تسقط بحال. (حالا به این لفظ که در روایات ما نیست، استیناس کرده اند از آن روایت صحیحه که در مستحاضه هست که إنها لا تدع الصلاة بحال). دلیل آمد. یعنی گفت آقا عاجزی از مرکب تام ولی تو هنوز تکلیف داری به نماز. خب این تکلیف به نماز در این حال شرطش چیست؟ در شرط این نماز سه احتمال است: یکی اینکه وضوء شرط باشد تعیینا، دوم اینکه تطهیر من الخبث شرط باشد تعیینا، سوم اینکه جامع تخییری بینهما شرط باشد.

دلیل إذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم ظاهرش این است که الوضوء شرطٌ تعیینی.

ظاهر لا تصل فی ثوب اصابه خمر حتی تغسله این است که طهارت من الخبث شرطٌ تعیینی.

این دلیل می گوید وضوء شرط تعیینی است و دلیل دیگر می گوید طهارت از خبث شرط تعیینی است، و ما علم اجمالی داریم که یکی از این دو خطاب کاذب است. چون نمی شود در این حال هر دو شرط تعیینی باشند. اگر نداشتیم دلیل که در این حال نماز ساقط نیست، می گفتیم هم وضوء شرط تعیینی است و هم طهارت از خبث، و چون عاجزیم تکلیف به نماز نداریم. اما وقتی دلیل آمد گفت که در این حال شما تکلیف دارید به نماز ناقص (چون نماز کامل که مقدور نیست تکلیف دارید به نماز ناقص)، حالا تعارض رخ می دهد. به این می گویند تعارض بالعرض. یعنی اگر نبود الصلاة لا تسقط بحال، خب ما ملتزم می شدیم می گفتیم وضوء شرط تعیینی است، طهارت من الخبث هم شرط تعیینی است، و ما چون قادر نیستیم بر هر دو ینتفی التکلیف بالمشروط بالعجز عن شرطه.

این الصلاة لا تسقط بحال آمد بین این دو خطاب دعوا درست کرد، خطاب توضأ می گوید هر کجا که تکلیف به نماز هست من خواهر خوانده اش هستم، من شرط تعیینی ام. آن تهر لصلاتک می گوید اتفاقا من هم همینطور هستم، هر کجا که تکلیف به نماز هست من خواهر خوانده اش هستم و من شرط تعیینی ام. خطاب "إذا قمتم الی الصلاة" می گوید: ما من تکلیف بالصلاة الا والوضوء شرط فیه. خطاب تطهیر من الخبث هم می گوید ما من امر بالصلاة الا و التطهیر من الخبث شرط فیه. فیقع بینهما التعارض. با هم تعارض می کنند. تعارض می کنند تساقط می کنند رجوع به مقتضای اصل عملی. اصل عملی چیست؟ در دوران امر بین تعیین و تخییر آقای خوئی فرمود مشهور اصالة الاحتیاطی هستند. از جمله در معاصرین هم آقای سیستانی در دوران امر بین تعیین و تخییر اصالة الاحتیاطی هستند.

آقای خوئی ره می فرماید ولی من اصالة التخییری هستم. چرا؟ برای اینکه برائت جاری می کنم از وجوب تعیینی وضوء، برائت هم جاری می کنم از وجوب تعیینی تطهیر من الخبث. و نتیجه اش می شود تخییر.

وحق با آقای خوئی است. در دوران امر بین تعیین و تخییر، برائت از تعیین جاری می شود.

اما مشهور که در دوران امر بین تعیین و تخییر اصالة الاحتیاطی هستند، آنها دیگر نمی توانند ملتزم بشوند به تخییر، و دیگر تخییر شرعی نیست. نمی دانم نماز با وضوء واجب است یا نماز با تطهیر من الخبث واجب است یا احدهمای تخییری واجب است، مشهور می گویند احتیاط کن. شما می گوئید نمی توانم احتیاط کنم. می گویند تخییر عقلی است نه تخییر شرعی. یعنی اگر موافقت ظنیه بود او مقدم است. اگر مظنونت این بود که نماز با وضوء واجب است، او مقدم است. چرا؟ برای اینکه در موارد وجوب احتیاط اگر تمکن از موافقت قطعیه نداری نوبت می رسد به موافقت ظنیه. آقای خوئی می گوید این حرفها را رها کنید، ما برائت از تعیین برایتان جاری می کنیم شرعا می شوی مخیر به تخییر ظاهری.

سؤال: تخییر بدوی است؟ جواب: نخیر تخییر استمراری است، چون احتمال وجوب تخییری جامع را می دهید. برائت می گوید نماز با وضوء واجب تعیینی نیست، نماز با طهارت من الخبث هم واجب تعیینی نیست، نتیجه اش می شود تخییر.

این فرمایش آقای خوئی.

سؤال وجواب: اگر شما قائل شدید به مسلک مشهور در دوران امر بین تعیین و تخییر و اصالة الاحتیاطی شدید، حالا اگر آمد به حسب قرائن ظن پیدا کردید که آن چیزی که واجب تعیینی است نماز با وضوء است یا ظن پیدا کردید به این استقرائی که آقای سیستانی کرده اند که می گویند ما استقراء کردیم از مجموع روایات استفاده کردیم که سائر واجبها مقدمند بر وضوء، ظن پیدا کردیم که نماز با تطهیر من الخبث واجب تعیینی است، طبق نظر مشهور اگر تزاحم باشد، و یا تعارض باشد و شما قائل بشوید به احتیاط در دوران امر بین تعیین و تخییر، خب اینجا اگر تزاحم است مرجح باب تزاحم، اگر شما اصالة الاحتیاط شدید در دوران امر بین تعیین و تخییر در این مورد، باید موافقت ظنیه بکنید. اما آقای خوئی ره می گوید نه تزاحم است و نه در دوران امر بین تعیین و تخییر ما اصالة الاحتیاطی هستیم. برو برائت جاری کن فدای سرت.

اقول: به نظر ما این فرمایش آقای خوئی کاملا متین است. و شبهه جریان تزاحم در واجبات ضمنیه انصافا شبهه ضعیفه ای است. واقعا باب، باب تعارض است.

استاد ما مرحوم آقای تبریزی می فرمود: باب، باب تعارض هست ولی عرف حمل بر تخییر می کند. جمع عرفی است نوبت به اصل برائت نمی رسد. عرف جمع عرفی می کند. یک خطاب می گوید توضأ، یک خطاب می گوید تطهر من الخبث، عرف می گوید خب هر دو که واجب تعیینی نیستند پس می شود واجب تخییری. مثل اینکه یک خطابی می گوید صل الظهر یوم الجمعة، یک خطاب می گوید صل الجمعة، می دانیم هر دو واجب تعیینی نیستند، خب حمل می کنیم بر واجب تخییری.

اقول: این فرمایش آقای تبریزی قبلا در ذهن ما هم بود ولی بعدها دیدیم این فرمایش درست نیست. چرا؟ برای اینکه حمل بر واجب تخییری در خطابهایی است که تعارضان بالتباین است نه بالعموم من وجه. مثل همان صل الظهر یوم الجمعة با صل الجمعة. تباین است دیگر. یعنی اگر بخواهد این واجب تعیینی باشد، در همه موارد مشکل پیدا می کند با خطاب دیگر. اما در عامین من وجه، مخصوصا که تعارضشان بالعرض باشد، کی جمع عرفی حمل بر تخییر می کند؟ یک خطابی گفت سلّم علی العالم، یک خطابی گفت أطعم الهاشمی. شما از خارج فهمیدید که هم سلام و هم اطعام با هم خیلی سنگین است و هر دو با هم واجب نیست. لا یجتمع السلام والاطعام فی مورد واحد، از خارج فهمیدیم. کدام عرف می آید حمل بر تخییر بکند که گوید خب در عالم هاشمی مخیری یا سلام بکن و یا اطعام بکن؟ اینکه جمع عرفی نیست. خطابهای سلّم علی العالم با اطعم الهاشمی عامین من وجه هستند. در عامین من وجه اصلا عرف حمل بر تخییر نمی کند. حتی اگر تعارض بالذات باشد. تا چه برسد به این مثال که سلّم علی العالم و اطعم الهاشمی که تعارض بالعرض است، یعنی چون از خارج فهمیدیم که لا یجتمع السلام و الاطعام فی مورد واحد تعارض شد، کی عرف اینجا حمل بر تخییر می کند؟ ما نحن فیه هم از این قبیل است دیگر.

سؤال: نکته ای که عرف در تباین کلی حمل بر تخییر می کند چیست؟ جواب: من از شما سؤال می کنم: یک خطابی آمد گفت روزهای جمعه در خانه بمان. یک خطاب دیگر گفت روزهایی که مهمان داری از خانه بیرون برو. تعارض هم اینجا بالذات است دیگر. خانه ماندن و بیرون رفتن تعارضشان بالذات است. گاهی روز جمعه است مهمان نداریم. گاهی هم مهمان داریم روز جمعه نیست وسط هفته است. گاهی است که اتفاق می افتد هم جمعه و هم مهمان داریم. کی عرف می گوید مخیری؟ بلکه می گوییم ما نفهمیدیم بیرون برویم یا خانه بمانیم. اگر بگوید مخیری، می گوئیم زور که نیست. ... شما باید اثبات کنید که جمع عرفی دارد عامین من وجه. مخصوصا در تعارض بالعرض، که مانحن فیه تعارض بالعرض است. کی جمع عرفی هست؟

ولذا حق با آقای خوئی است. خطاب شرطیت وضوء با خطاب شرطیت طهارت من الخبث تساقط می کنند، رجوع می کنیم به برائت.

آقای سیستانی برای اینکه مسلک مشهور را درست کند در تزاحم در واجبات ضمنیه، آمده اند یک توجیهی کرده اند. توجیه ایشان این است که می فرمایند: تارة تزاحم بین رکن در یک طرف و بین غیر رکن در طرف دیگر است. در اینجا رکن مقدم است بر غیر رکن. تارة تزاحم بین رکن است ورکن اختیاری. توضیح ذلک: بعضی رکن ها رکن اختیاری هستند. مثل وضوء. وضوء رکن اختیاری است، والا قادر نبودی بر وضوء، نوبت می رسد به رکن اضطراری که تیمم است. اما اصل طهارت از حدث او رکن است، رکن بقول مطلق، از او تعبیر می کنیم به جامع الرکن. اصل طهارت من الحدث رکنٌ مطلق. ولذا اگر فاقد الطهورین شدی ایشان می گوید نماز نخوان بعدا قضاء کن. چرا؟ برای اینکه طهارت از حدث جامع رکن است. اما وضوء رکن اختیاری است. تطهیر من الخبث هم اصلا غیر رکن است.

پس سه فرض پیدا کردیم: جامع الرکن، اصل طهارت از حدث، که مما لابد منه است. رکن اختیاری، وضوء، در حال اختیار اگر نماز بی وضوء بخوانی باطل است اما اگر عاجز شدی از وضوء نماز با تیمم می خوانی و صحیح است. پس وضوء می شود رکن اختیاری. تطهیر من الخبث هم که غیر رکن.

آقای سیستانی فرموده اند: اگر یک طرف تزاحم رکن یعنی جامع الرکن بود، و یک طرف دیگر تزاحم یا رکن اختیاری بود یا غیر رکن. جامع الرکن مقدم است. مثلا تزاحم شد بین اصل طهارت من الحدث در یک طرف با رکوع اختیاری. یک آقایی می گوید اگر من رکوع اختیاری بکنم بیماری ای دارم حدث از من صادر می شود، ولی اگر بنشینم نماز بخوانم می توانم مسلط بر خودم باشم حدث صادر نشود. تزاحم شد بین جامع طهارت از حدث و بین رکوع اختیاری. آقای سیستانی می گوید نشسته نماز بخوان، تقدیم کن جامع طهارت از حدث را بر رکوع اختیاری. چرا؟ آقای سیستانی می گوید برای اینکه این رکن اختیاری یعنی رکوع عن قیام چون بدل دارد، بدلش رکوع جالسا است، موضوع وجوب بدل عجز از مبدل است. یعنی إذا عجزت عن الرکوع قائما فارکع جالسا. چون رکن اختیاری بدل دارد و هو الرکن الاضطراری، موضوع وجوب رکون اضطراری عجز از رکن اختیاری است. پس موضوع وجوب رکن اختیاری چیست؟ موضوع وجوب رکن اختیاری قدرت بر رکن اختیاری است. وقتی می گوید إذا عجزت عن الرکوع قائما فارکع جالسا، به قرینه تقابل معنایش این می شود که إذا قدرت علی الرکوع قائما فارکع قائما. اینجور می شود دیگر. وقتی که رکوع اختیاری بدل اضطراری دارد و هو الرکوع جالسا أو الرکوع مومیا، این نشان می دهد که حالا که موضوع آن بدل اضطراری عدم قدرت بر این رکن اختیاری است، موضوع وجوب رکن اختیاری هم می شود قدرت بر رکن اختیاری. می شود إذا قدرت فارکع قائما. حالا که اینجور شد این می شود واجب مشروط به قدرت.

ولی از آن طرف تطهر لصلاتک من الحدث او واجب مطلق است مشروط به قدرت نیست. چرا؟ برای اینکه اگر عاجز شدی از طهارت من الحدث، شرطیت طهارت از بین نمی رود، بلکه شارع می گوید من اصلا نماز بدون طهارت را نمی خواهم. پس وجوب جامع رکن اصل طهارت من الحدث شد وجوب غیر مشروط به قدرت. ولی وجوب آن رکن اختیاری شد وجوب مشروط به قدرت.

مبنا این است که واجب مشروط به قدرت اگر تزاحم کرد با واجب غیر مشروط به قدرت، واجبی که مشروط به قدرت نیست مقدم است.

وهکذا اگر تزاحم شد بین جامع رکن مثل طهارت من الحدث با غیر رکن، آن هم همین بیان می آید. چرا؟ برای اینکه ایشان می گوید از ادله استفاده کردیم که وجوب غیر رکن مشروط به قدرت است. واجب غیر رکنی وجوبش در نماز مشروط به قدرت است. پس خطاب وجوب غیر رکن مشروط به قدرت است ولی خطاب وجوب جامع رکن مثل طهارت من الحدث مشروط به قدرت نیست.

اگر بگوئید جناب آقای سیستانی از کجا فهمیدید وجوب غیر رکن مشروط به قدرت است؟

می فرماید این را از حدیث لا تعاد فهمیدم. «السنة لا تنقض الفریضة» یعنی ترک جزء غیر رکنی عن عذر موجب بطلان فریضه نیست. یعنی وجوب جزء غیر رکنی مشروط به قدرت است.

می فرماید: وهمینطور این مطلب را از صحیحه زراره فهمیدم که «إن الله فرض الرکوع والسجود، الا تری لو أن رجلا دخل فی الاسلام لا یحسن أن یقرأ أجزئه أن یکبر و یسبح و یصلی». فرمود رکوع و سجود فرض است در نماز. مگر نمی بینید کسی که عاجز از قرائت شد، وجوب قرائت در حقش ساقط می شود بجایش می گویند تسبیح بگو. خب یعنی چی؟ یعنی حضرت می خواهد بفرماید اصل وجوب رکوع و سجود فرض است لا یسقط بحال. ولکن وجوب قرائت فرض نیست. چرا؟ برای اینکه وقتی عاجز شدی راحت می شوی، می گویند بجای قرائت که عاجزی تسبیح بگو. معلوم می شود که وجوب غیر رکن مشروط به قدرت است دیگر. که حضرت شاهد آورد فرمود رکوع و سجود فریضه است برخلاف قرائت، شاهدش این است که اگر از قرائت عاجز شدی می توانی ترک کنی.

بعد ایشان فرموده اند حالا اگر بین خود رکن اختیاری که مشروط به قدرت است وبین غیر رکن ها که آنها هم مشروط به قدرت هستند تزاحم شد چه کنیم؟ یعنی تزاحم شد بین این واجبهایی که همه شان مشروط به قدرت هستند، رکن اختیاری (الرکوع قائما) و جزء غیر رکنی همه اینها مشروط به قدرت هستند. اگر بین اینها تزاحم شد چه کنیم؟ ایشان یک مطلبی اینجا دارد می گوید عرف نگاه می کند می گوید کسی که عاجز است از دو تا واجب مشروط به قدرت، اگر عرف ببیند که یکی اهم است، می گوید تو عاجزی از آن غیر اهم. عرف اینجور می گوید. اگر عرف دید رکوع قائما اهم است از قرائت مثلا، وقتی دید اهم است عرف می آید اعمال نفوذ می کند، می گوید کسی که امرش دائر شد بین اهم و مهم، او قادر بر اهم است و عاجز از مهم. کسی که امرش دائر است بین انقاذ ابن مولا و انقاذ عبد مولا، قادر بر انقاذ ابن مولا است و عاجز از انقاذ عبد مولا. می گوید نمی توانم عبد مولا را انقاذ کنم. چرا؟ برای اینکه واجب اهم دارم. آقای سیستانی فرموده اند عرف می گوید اگر رکوع قائما اهم بود، تو قادر بر این اهم هستی و عاجز از این غیر اهم. وقتی عاجز از غیر اهم شدی، اصلا خطاب وجوب غیر اهم مشروط به قدرت است. إذا قدرت فاقرء. عرف می گوید انت لا تقدر علی القرائة لوجوب الرکوع قائما فی حقک. اهم است رکوع قائما، عرف می گوید تو قادر بر قرائت که غیر اهم است نیستی. وجوب قرائت مشروط به قدرت است. إذا قدرت فاقرء. و اگر این واجبهای ضمنی مساوی بودند، عرف می گوید تو قادر بر احدهمایی تو یکی از آنها را می توانی انجام بدهی. وقتی تو می توانی یکی را انجام بدهی لابعینه، واجب می شود احدهما، می شود واجب تخییری.

این بیان آقای سیستانی که بحث را از تعارض بیرون برد.

یک مطلبی هم ضمیمه کلام ایشان بکنیم. ایشان قائل است که عند تزاحم الفریضة و السنة فریضه مقدم است ولو فریضه اختیاریه نه جامع الفریضه، مثل رکوع قائما. رکوع قائما پس هم به ملاک اهم بودن و هم به ملاک اینکه فریضه است یعنی در قرآن آمده او مقدم است.

این خلاصه نظر ایشان، ببینیم این نظر تا چه اندازه مورد قبول است. انشاءالله روز شنبه هشتم فروردین.